

افسردگان را شناسان بخش از شرفشان بنام حضرت و
 از صدمات اعتدال شدیدی معصوم بدار بر خورده شان
 مستقیم کن و بر پیمان و ایمان مستقیم در مثل لاکرت
 ابهاپت منزله و در پناه جبر و شانه زنت ما در بخش
 تو را مقدر و توانا تر از شرمند و دنیا باد و این اجزاء
 بیستین بدانند که در قرین بسیار که او برای شی از این طلب
 میخام که در حوض و غایت حضرت شانه ریت معصوم
 برضای حق مرفق گردید و الهی ما علیکم احسین ع

شرف از برای

ای شرف لب و مر لب که در ستایش و بیایین بند او اندیش
 بچندش آید سخنش بر آب زنده ای همزی شاست در از
 آواز سرش اگر نشسته با یاد آناه نشان از اش استکار است
 ای کفنی و در سفتی و براری و بنا و آواز بروردی در درگاه
 یزدان پسندید آمد روی تو غرض خرم از تو خوش کنش کنی

تو

آفرینش پیشیندانت گویا باز آید است سپا
سپهر برینت که پشت دوستان را بر پرده نشاید
دیزش بر پیشتر باز آید بر است که چون باران بیابا
پس آید تا باش و چشم بسیار دار بزودی نشانده
در روزگار دگر بسیار کرده و چیدن آروش کرد و دیا
کنش بود و تنزیر شو کرد و سخن نگر انگار پر
آفتاب تابان کرد و روشنای درخشان و دیکاره
مادگاه در آرد برین کما و شیرین کند و دهان پر از انگین
اندام که تو مشکین دمی و زندگ کنی چون باران و شبنم
جانت روشن باد روانت گلشن و دولت کنش چون
عمر برادان تا سیان که از باره نور سر شدند و از پر تو
انساب بران تابان و روشن یاد ایما ایم و بسیار آید
دیانت خورشیدان عیما ایم دور و پیام بر ساینده
ط جناب میرزا بر نفس از رجا و الله جل جلاله در جانی

ای ماهی دریای بی پایان حضرت یونس علیه السلام چون
مونس درون حوت طایع و عناصر شد و در ظلمات بحر
امکان متلاکث یعنی از عالم ملکوت وجود کد انوار
لامکانست جدا شد و در چیزی مکان موجود کرد بدین
حقیقت ذوالنون کیسوت شاخصه او و حوت جدا
عصری و همیکل بشری و حقیقت ظاهره او و بحر عالم
امکانست و شئون ظلمات اکوان و چون در این نگاه
نک و ناریک افتاد از حقیقت جان و وجدان ندانند
بجانک اتقیت الیاک پس تو که در فرغانه در با افتاد
نصرع و اینها مال نما که رخت بسا حل نجات کشی و در خل
شجره مبارکه که راحت جان و آسایش وجدان است داخل

شوی و البها، علیک ع هو الا بهی

ای منزه الله تو ای کار فتح اعظمی و بازمانده از روح معظم
پس بخلق و خوی را محسوس شو و بصفت و سمت او مشهور

ان سرور

ان سرور برابر لیل و نهار بخدمت دوستان احرار و نشر
نجات از نهار و مروردن سمان اسکار مشغول بود تو نیز
آهنگ او گیر و روش او بپذیر در شب و روز چون مشکا
نور برافروز چون شمع سرد در لبوز چشم از دو جهان بدو
ناگه ز ملکوت بدست آری و مرغ دست آموز گری
و در محافل ماء الرحمن سبب تذکره شوق و شور شوی

هوا لابی

ای ابراهیم سخی خلیل رب رحیم همام تو چون در سنا
آسمان نظر نمود بجهت نسیه قوم خویش که عقیدت حقیقت
ناثیر اجرام سماویه داشتند هزار تجر نمود و چون افول
کرد لا احب الالفین گفت پس طلوع ماه تابان شد باز بجهت
ایضا غافلین هزار تجر نمود و چون غروب کرد لا احب الالفین
گفت پس ظهور حورشید درخشان گشت باز نسیه بالهجمیز
هزار تجر نمود و چون افول نمود لا احب الالفین فرمود

پس چون کتب صحیفه ای که مایه وادری و در امور تجلیات شمس
افتقارند پس بترو و ثانی مشاهده کرد تو سبب بمنشا اکبر
فرمود و گفت ای و بیست و هجده از ارض فطر السموات
و الارض حیف فاسلما و ما انما من الشکرین حال او نیز
بمبارک همای از نزد کوار چشم از جمیع کوی اکیلیل و شمار
بپوش و بافتاب حقیقی کله المیه که از افق توحید مشرق
لامع است تو سبب زها و از کله جاسر الیوم امر جلاله
که محیط بر جهان افراشته است و نورانیست و موجود. طرح و
ظهور و بروز است الیوم جمیع خفا تو صافیه و کینه
مجرده بمنزله بد و راست که باید انقباس او از شمس
و کوب لامع شرمینا الله نمایند و این تفریق با بیشتر
انوار بیشتر لامع این نظر و موهبت که از افق توحید
ظاهر و باهر است غمدرش باید دانست و حرزش با پرورد
هر موسی مبارکه و هر محمد بوی نسیم مشکبارانه پس نا

جان باقی در جانان با موهبتی عظیمه مدد و معین
باید همتی نمود تا نسیب او فر برد ز طبره اعظم گرفت

هوای

۴۴

ای کشته باد پیر پیا اگر چون باد باد پیر پیمانی و لایذ
جام الهی سر بست و باده پیمانی پیمان پیمان الهی بدست
گیر و عهد است با طر آرومی پرست شو چشم
از دو جهان پرورش و جان در ره جانان نثار کن
خوشتر دمی اندم کیم عنایت پرورش تجر و ش آید و
سبب نبی از فیض دریای الهی بجان این مشتاقان رسد و دل
عزم کوی دوست کند و روح آمنتک صغور بهار
اعلی و ملکوتی الهی نماید و بیدار انداشنا بد و تقریباً
خس در نهایت شوق و اشتیاق بدرد ای ذبیح الله
ز قریب کده عشق بر مگرد و جان بدو در راه عشق
چیز از کدم است اندم و چه همایون ساعتی است

انواع کرخیال جان همی هستند بدل اینکامیا
درنثار جان و دل داری پاوهم بیار ^{ست} رسم ره اینا
که وصل هباداری طلب کر باشی مرد این ره دور شو
دخست میار باری حضرت بیچون این بندگان
درگاه احدیتش را بجهت عیش و عشرت و ناز و ^{نعت}
و آسایش و راحت نیافرید جام می و خون دل
هر یک یکی دادند در دایره قسمت و ضاع ^{باشد} چنین
یکی را هدم کل و لاله و ساغر و پیاله نمودند و یکی را
مونس آه و ناله یکی را ایمان سرشار بخشیدند و
دیگری را چشم اشکبار لیلی را غمزه دلدادند
و همچون راه جگر سوز بر معاومند که بضیب
عاشقان روی دوست تر جفاست ^{عطا} نرد
جام بار است نه جای صفا سوختن است نه
آسودن آتش است نه آسایش جانباختن است

نه علم افزاختن مطاومینا ست نه سروریت
مطاوم آفاق را مدت حیات در زندان و نفی از
بلدان و اوارگی و آزادی منقضی شد و اسیر زنجیر
سجن پوسنی بود در این غیب پر غیب با فغ غیب
صعود فرمود دمی نپاسود و ساعتی نیارمید
در آتش سوزان چون گل خندان تبسم میفرمود
و در سیل غم جناب آسادر حرکت دور به شو قیه
عیش و طرب می نمود حال این آوارگان نیز باید بکلی
طبع آسایش و راحت را قطع نمایم و از دینار و انچه در
اوست در گذریم چشم از غیر دوستان بپوشیم و
از انچه غیر اوست بپوشیم و با او پیوندیم صد هزار
حسرت و افسوس اگر بعد از آن روی نورانی و جمال
رحمانی جرعه از جام صفا نوشیم با از کسی آرزوی
و ناکینم و با دمی نخواهیم که با سایه و بار انچه در

و یا ناز و نعمت طلبیم چونکه کل رفتن کلستان در
گذشت نشنوی دیگر ز بلبل سرگذشت
باری شهرها را بجا جان بگذرانید و روزها را
در نزع و ابتهال در حالتی باشید که از این عالم بکل
ببخر کردید جزاوندانید و غیر از او نشناسید
و جزا بخوید و نپرسید و الا افریت من انحر الله
هواه این جهان تراب در بای سر است نه آب و
شراب عالم خیال است نه جهان آمال چراست
نه حقیقت و حجت است نه رحمت نه است
نه نعمت غمگین این بساط منظوی شود و
این اختران متواری از حقیقت حیات فی انشاء^{الله}
باوج رحمت جاودانی پرواز نمایم و از جهان دنیا
بی نیاز کردیم این جهان در نظر جاهلان که طیور
ترا بیند دشت و صحرا است و کلکشت و دریا

اما در نظر مرغان چمنستان الهی قفسی تنگ و آشیانی
از حال و سنک ناچندان جاهای پاک امیر آشیان
خاک و نابی این طيور قدس را این کلخ طمانی مبتلای
حروان و محروم از فیض روحانی و نور و جودانی
ای پروردگار ای پناه آوارگان تو آگاه نغان و اه صبحگاه
عنايتی فرما و مددحتی کن نا جاهای مشنانان بملکوت
احدیث بشنابند و ارواح آوارگان در سایه رحمتی آشیان
فرقت پر حرمت جانزاکندارد و حروان و هجران روان رامده
و پزمرده نماید پس ای خدای مهربان ناییدی بخش زین
ده نالز این دام و دانه برهم و با شیانه رحمت بر پریم
و در شلخسار و حدیث در مدینه عنایت با انواع الحان
بکامد و بغوث مشغول کردیم باری اجای الهی باید برون
و عنایت غیر مناهج حالت و انجذاب و انقطاعی
شوند که شمع روشن انجن عالم انسانی کردند مظاهر

اخلاق رحمانی باشند و مطالع انوار وجدان در صدق
وصفا ایات کبری گردند و در مهر و وفاداریات عظمی
سبب راحت و آسایش جهان آفرینش باشند و علت
عمران و آبادی کشور و اقلیم گردند در اطاعت و خد^{مش}
حکومت مشارکینان باشند و در صداقت و حسن
نیت مشهور و معروف نود سرداران و بایندگان خدا
از عمر ملت و امتی دوست و مهربان در صنایع و
بدایع استاد ما هران گردند و در ذراعت و تجارت
فائق بر همگان محضرانکه باید حضرت احدیست و اهالی
ملکت کل از احتیای الهی راضی باشند نه شاکی ممنون
باشند نه دلخون چنانکه اساس امر الهی اخلاق و حمانی^{ست}
و بنیاد بنیان نردانی شیم و روش روحانی و ستان
چون باین موهبت عظمی موقوف گردند شاخ هسته
بارور گردد و ایوان کیمان جهان انور شود و الا ظلمت

اندر طلبت است و نکبت اندر نکبت و غفلت اندر
غفلت اگر از عوام خذله هزله حرکت اعتساف
مشاهده نماید بر اها مگیرند و خجالت اها را
نپسندید چه که نمیدانند و مطامع نیستند که در
هر عصری از ستمکاران چنان جناب اولیای
دیانی وارد طاعت روادارند و جور و جفا صحرای
میدارند جفدها بر ازا ستم میکنند پر و بالش
بیکاه می کنند که چرا تو یاد آری زان دیار
یا ز قصر و ساعدانم بر یار جرم او اینست کویا ^{سند}
این غیر خوی جرم بوسنت چیست پس
دشمن طاورس آمد پیر او ای باشد را بکشند فرا
حضرت روح الله عیسی بن مریم را اسرائیلیان
انچه طرز و تخریب نمودند و اذیت و جفا میکردند
و سب و شتم و لعن و ضرب رو امید داشتند آنجا

ياك دعا و مناجات می فرمودند که ای خداوند این
نفوس نادانند و از حقیقت مقصود جاهلان
چون ندانند چنین کنند و اگر بدانند نکند پس
ای خداوند آفریننده گاهشان بیامرز و ای بزدان
مهربان از قصورشان درگذر اینست صفت
مخاصین و روش منقطعین از خدا بجواه که این
آوارگان نیز ناستی بان روح مقدس روحی الفدا
نمایم و طاومیت موهبت الهیه است و صفت
مظاهر احدیه حضرت نور حدیقه مصطفی و نور
حدیقه عرضی جناب سیدالشهدا و یکی این ذکر یا
واکثر انبیا و اولیا روحی لهم الفداء در کمال عطاومیت
جام شهادت نوشیدند و زهرها را گشت چشیدند
و بمقصود خویش رسیدند حال ما لخطه فرما چه زیاده
دیدند جمیع از این عالم بجهان دیگر رحلت نمودند

نصدهات خاصان خوابی نراحت ستمگر
ناحق نرسناک چشم مظلومان برقرار ونه
خوشی قلب جاهلان ندان شهید و شراب و
شکر و کباب و شاهد و شمع جهانشاب باقی
دن آن شام مظلومان و آه ستمدیدگان و حشر
آوارگان و عسر شینیمان باقی جمیع منتهی شد
دل ما اخطه نما که چون نام سید الشهدا بر زبان آید
دل زنده گردد و جان بشارت آید روح را و جاد
وله حاصل گردد و روزی صد هزار کسند از زمینند
نام مبارکش سیر گردد و صد هزار تشنه سیراب شود
این آثار بزرگواری او در جهان تری است دیگر
ملاحظه فرماد در عوالم الهی و ملائع اعراب خبر است ناره
این مسئله طول شد حقیقت حال مشهود و واضح
حال ما بگویم کالهوام کاری جز دعا نداریم ولی امید داریم

کس در آن حکومت و اوردگان سلطنت ظاهر مانده
و تعرض عملای سوء و مردم بی شعور را بفرمایند
زیرا اینها هم که جبارت را مزید نمایند و بیشتر بینتر
و رعایای صادقه حضرت شهریار را دست نظام اول
بکشایند عاقبت بر نفس حکومت بشویند و در خانه
در میان سلطنتان کنند تعرض عملای با نطائنه عرض
تخصیص بقوه است و قدرت و شهرت در هر شرف
نادیکان بجا رسد و انعام و انقیاد تان و بدین
و امام امور را در کتب اقتدار گیرند و شرحه بفرمایند
ملاحظه نمایند که روش و طریق عملان سوء مسلک
دین و طریق ترویج شر بنه الله نیست و سینه انکس
و عیال و جهت ثروت و عزت است و از این روش
و حرکت بفرضت مناسل نکند آیا این سلوک موافق
مسلک اولیاست یا مطابق شریک بنیا حضرت سید

الشیخ

التقى به و انتم همدی و سایر اعیان از ترس دنیا بیرون
و از هر چه غیر حیایست پروردگار در کنار بودند حال
این عالم آریا در آن جزو حیایست شریف ذوالنبال
که گمان درین اندیشان اتمام شده اند و با پنهان
خوشوارند ارباب دلبستان ادیان کشند از آن
حسودند بسیار حدیثی که در آن ظلم و ستم روا دارند
و کذاب عاقدند آسمان بر وسعت راسد که در تعاضد
مشهور کند پس از آن حکومت اعلامه مشرف شهریار
که نشد از عدالت بین رعیت تضرع بابت داده اید رعایا
علمای ایمان فرج آیند و همانست رؤسای با عملین
دست اینک مرفه و سربون ذنابت اید پر از انظار اولیادند
و بیرون این فتنه باقیمه زانم فرمایند و کار روز بروز بسیار
افزایند و در امور دولت مذاکره نمایند و مالک و کشور
برایم رسد مثلاً در این خطه فرمایند چون امنیت و سلامت از

ملک مسلوب کرد و قوه حافظه مغلوب رعیت
و بیست بمالک خارج نمایند و اما امانت واه عزت کثیر
چنانچه از دنیا به خراسان جمع کثیری به بیست ترکستان نمودند
و حکومت انسانان در شایسته رعایت و حمایت بندگانشان
یزدان این یک ضرر از ضررهای علمای نادان و میرا علم است
بکار دین و دولت خورد و سبب عزت و راجح امانت
ملک کرده و نه جاصلان در حدیث است اما من بدان در انشاء
صالحان و غیره حافظ الدین خاندان و او ملی میا انرا کرده
فلسوفان بیفاده مارت و عصب و داین است که در از زمان دین
اعمال بیست شهر یاری با بدستگاران بر کشور و بشر باشند که
خوشنویاری و مردم آزاد است این که در وقتان بیست
فرموده بودید حین و مقبول و با با که از ذات بشر و می
در داند صرف حکومت بیست اعظم ساید است این است
و شده و اید عزت و اقبال و الدین که انرا اگر حسن و آن

دیر در آن عدل و انصاف بود آن نامه شریفی از آن
من از تکیه عباوش زبان بیگانهان میرسد و آن نامه
مناوران را برده ناله میکرد شورشیان هر بل و مضمون او
و مستور پانند و مناوران را این علم شیع و خطام حریج و بد
بختی غنیمت هم و بنام و مشهور و صیگشتند و ناروند شیراز
این گفت شدید و خفا. دشت غنیمت یافت میندید ناظران
نمایان بدیزان المیز و زدند و یاد اشراف استقامت در
ایران بانیز دانست ای پروردگار شهریار بپدید اناج عز
سره دت بر سوزان و بر قنق امران سنقرینا. الذا. خطیر
نذیر را بوسند عدالت و عزت و ده و نسبت استقرار بخش
قریبی و نگار و وادار و نایب است امور آن روزان فرستگش را
بمشاور و روح در جسم کشته و روزان کن و سکت و کوشش را در
هیچکلی نایم چون عرق شرابان نابض فرها حنونی او مصون بار
و هر وقت و مسزن کن منزه اسرین آوارگان مند و این است و می دانیم

و این عنایت را در آموزش بنماییم جمال مبارک هفت سال پیش از
این بعد از ظهور همتشان در حق بیگانه عنایت فرمودند
و دعای خیر نمودند این دعای تاثیرات عظیم خواهد بخشید و
تسلیات عجیبه مؤتی خواهند گشت و هدا و عد غیر بگردد
حق پیش از صعود باد و شخص از اجساد در حق از ذات عزز مکا^{له}
فرمودند و با یکی پیغام دادند که بالذات برسانند و یا خود بنکارند
یکی از آن دو شخص انا سید علی اکبر بود و اگر فیض حضورشان را
ادراک فرمودید عرض کنید که در مدینه هزار و سیصد سال
هجری ملاحظه فرمایند که چه قدر روز را و امنا و عظام و در آ^آ
در دنیا آمده اند هیچ اثری و خبری از هیچ نیست مگر
سردانی که حفظ و حمایت اغنام الهی نمودند و بداد مظلومان^{ند}
و داد ستمدیدگان نمودند خاصه و زانی که باستانه احدیت
خدمتی بنمودند اسروران رویشان چون بدر منور و خو^ن
چون عطر معطر و نامشان در جهان ملک و ملکوت مشهور^{ند}

زمانی که حضرت اعلیٰ روحی به الفداء در اصفهان تشریف
داشتند و حضرات علما علم طغیان برافراشتند مرحوم
مغفور معتمد الدوله منوچهرخان چند روز ملاحظه آنحضرت
فرمود و بخدمت پرداخت در بعضی از مسائل ذکر خیری از
او فرمودند و ستایش کردند حال بدقت ملاحظه نمایند
که آن وزارت و دولت و مکت و ثروت و شکوه کل بساد
رفت و رحمت و شفقت هب در داده شد و اثری باقی نه
مگر این همت و خدمت جزئی چون باستان احدیت بود در
دیوان الهی ثبت شد و آثار نورانیش در افق عزت سرمد
واضح و روشن و عیان در جهان ملکوت مستقر بر سر
بزرگواریت و در عالم اسوت نام مبارکش در جهان و کیهان
برقرار و باقی باری هاشب و روز دعای ما یم که نایدات
الهیة رخشنده تاج شهر باری کرده و توفیقات حمدانی اخبر
رخشنده مرکز خیر خواهی و بعنایتان ناچند ~~...~~ بزرگواریت

کشور و اطمینان رشک ممالک روی زمین گردد و کوکب صبر
 امن و امان طالع و لاج از افق ان ممالک عظیم شود تا بوم
 و بر معور گردد و بینان ظلم و تعدی مطبور انحصرت باید در
 هر موقع و محل ناس را نصیحت نماید و نادانان را بصیرت بخشید
 که جمیع عالم الیوم در خدمت دولت خویش جانفشانی نمایند
 و شب و روز در نهایت همت و خیرخواهی عزت دولت را
 سعادت هموم دانند و شوکت سریر سلطنت العظیم و سلطه
 معورتی مز و بوم شمرند لهذا بر عظمت و اقتدار و در افق
 ان مملکت روز بروز روشن تر گردد و سعادت اهالی بوماً
 بنیوم ابیتر شود از عصیان و طغیان بعضی بنجران در ممالک
 الاعثمان و بدخواهی دولت و خیانت سریر سلطنت ملاحظه
 که اهالی مملکت چه نذر ذلیل شدند و در نظر جمیع اهل عالم چگونه
 حقیر گشتند عزت اهالی محو شد و ثروتشان بر باد رفت
 ذلتشان شدید شد نکبتشان پدید گشت پس اعیان النایان

قدر این شهر پار را بداند چه که مهربانست و محبت من و امان
عادل و داد پرور است عاقل و معدلت کستر در مدت
مدینه حکومت آذربایجان چون پدر مهربان رفتار نمود
و بمسلك نومیروان حرکت نمود این همان سرور رعیت
پرور است سالار ولایت بود حال بعون الهی شهریار کشور
گشت خلق همان خلق است و خوی همان خوی می همان می
و سبوه همان سبوه الحمد لله از روز جلوس شهر یاری آثار برزگوار
در رعیت پروری ظاهر رعیان دیگر چه میخواستند پس ای
اصالی یکدل و یکجهت گردید و خیر خواه و در اطاعت کوشید
و نوایای خیرت با علی حضرت شهر یاری را خدمت نمایند تا در جمیع
مراتب ترقی نمایند و از جمیع مضرات توفیق قسم باستان مقدس
حضرت دوست که این عبد حین زیارت عبثه مبارکه بحال
عجز نیاز دعا میکنم و سریرناجداری را نایب در توفیق میطلم و الهام
علیک و علی کل من ثبت علی الميثاق ع ه و ا ز بی

بالحیا و الله و اصفیاء و معجزات بخانه اگر ندی شکر نماید
و در حقیقت امور ندرت بر تو تمق کیند ما را حظه میباشد که در حج
در ای بی پایان لطف و احسانی عروضا درید و در چه حجت
رضوانی محمد ناجی شرح بر او ملاکوت این بر سر داری که از فرز
فرندان بگذرد و خلعتی در بر داری که از نسل ویشات سلطنت
فرق دارد زیرا هر ناجی بنا بر حج رود و این ناجی چون سراج در
رجاج ابدیت و سرمدیت بدرخشد و هر سپای زیبای و
سندس و استبرق تا قیامت کند و تیتی و پاره پاره کرده و ک
این داء غم روز بروز برود و نوبت امانت افزاید و نامت
لاسر با عبدالهال به مال پاراید پس شکرانه این اکیل جلیل
که بر سر داری و پادشاه این داء شایم که در بر داری در عبودیت
آستان مقدس با عبد الله شریف و سپهیم کردید زیرا فرزاد دهم
پادشاهی پاسبان آستان مقدس است و افسر تیانانی بود

درگاه سوال و جواب و این بودت نشانی است و انامه بدینا

و مشاهده آیات و اشعار است و تفسیر کلیات است و ترویج

بشارت است و کشف بواطن است و حرق حجابات اهل

احتراب است و تبلیغ امر مالک اسما و صفات است و

من القیوم

مفتیان

المحمدیة الذمیه فی بیور جمال و کشف الغطاء عن وجه غروب الله

و اشرف بیور و ساله فی سیناء ذل و اسما و وصفاته و

استغناء صفات انوار کائنات و استنار کائنات الانوار و

الانوار من ذلک الاشراف و اشغال النار الموقدة الالهیه

و انوار اصل الایمان و استنبطت کتب و تصانیف فی یوم

هذا المیثاق و سالته العبرات مسر و فرخا و ناضت الایمان

و ابنت الشافعی الماکون المصروف فی الایمان المبارک و یوم

الشافعی و ابیذیب القنوس الحیة الذمیه المریة الحیة

الاحدیة یبشرون تقدست و تفرقت عن عالم الایمان و

والأعدان والتخيم والشأ، والمهأ، المشرق من مطلع شمس المشرق
على جوه النقى ومطلع المثل الأعلى ومركز سنوح الأسماء النفا
عن كل نعت ووصف وشأ في عالم الأبناء، الجامعة الخضراء
الغيتية المستورة عن ابصار اهل النهى الحائرة للخضرة الكونية
في عوالم الأبداء والأخزاع وانه لبالأفق الأعلى فجان محبوب

الأبهي ع هو الأبهى

يا أيها المجدب من نجات نجات من رياض معرفت الله
المستبشرة من انوار سطعت ولعت من شمس ساطعة الفجر في
افق ملكوت الله توكل على الله ثم انشر شرع سفينة النجاة
في هذا البحر المنداحم العظام الزاخر التواج وسرى قطب
البحار وفلزم الأسرار وتفرج في العمق الأكبر لترى اياتها من
وشونات زامرات حتى تصل الى شاطئ الملكوت ساحل
رب البحريوت ما من البقاء عالم العراء ما اذا اولياء ملجا الأصفياء
عشر الدخن الذي عليه استوى لعرك أيها المشتاق الى مقام الغرة

والوفاق

والوفاق لو نصل الى ذالسا ساحل الأهل والمكان المقدس
المنزه عن ادراك كل طالب وأمل لئلا نرى نفسك نورا
لامعاً وشعاعاً ساطعاً ومجرزاً خروفاً زاهراً وعينا
تابعاً وسحاباً قابلاً وحديقاً وفواً وبركة مشرفة
ولسماً لطيفاً وروحاً فديتاً ع هو الأبي
الهي الهى هذا عبدك الذى قضى أيامه صامناً فيما الأشتيا
راكضاً في بيدا الفراق منعطشاً الى عين الوصال ظمناً
للعذب لفرات من الكوثر والسلسيل في يوم التلاق
الى ان دار به الأدار وطوحت طواح الأندار الى تلك
الديار ووقفته بالحضور في محفل احد من اجبتك الساع
الناسخ المنادى في نادى باسمك الناطق في كل مجمع بشانك
الواقف حيوته لاعلاء كلتك وشرطيب معرفتك المنجد
بنفحات المشعل نار محبتك الموجر وجهك المنار
بغيرك فرفقت المنصر في زاوية الجول من شدة الوطأة عليه

من هجوم جنود طغاة ملذات فاستضاء من مهبابه
واهندي بناهدايتته ونور نبراسه وسمع منه ظمأ^{نك}
وعرفاياتك ولبى لندائك واحن بظن حوراناك ايرتبا
وقفت هذه الموجة الكبرى وايدنا هذه النعماء والآلاء
اشد ازده في امر الذي لا فتاره قوة لامل الارض اجعله
آية من الآيات الطاهرة الزاهرة الباهرة في الكور العليم
انك انت الرحمن الرحيم
صلى الله عليه وسلم

قال الله سبحانه وشاك في كتاب الكريم يوم يقيم الناس
العالمين اعلم بالآيات السالك في المنهج القويم والشوق
الى وجه ربنا الكريم ان الظلمة الرجائية والممانع النائية
ولها كل الشدائد من ابلوحى ربك في كتابك العزيز
لهم بمنزلة وحقت ومنت ومنت ومنت بالنسبة لشئون
دورهم واستعداداتهم الكون واستغناءهم وقابلية دينهم
من حيث المرتب في الزهور والشمس في الشمس والشمس في الشمس

قال الشمس

فانك تفس في كل سنة من نشاطها ان الكواكب لها اشاق واور
ونايير جموم وتجانى ثقات وينعادت عند اول الايام
والزواجب وواقع الخيزم فهي تفضل في كبرها بنظر الجلال
وفي نشطة لشرق شهباء الجبال وفي عملة قطاع بنور الكمال
وكذلك شمس البريق لها اشاق خاص في كل عام من مبالغ
اشعة غمر والبريق الكريمة والمناظر يور ويزداد اشعة شهابه
وشناع وقوة وصياها ونايير ونايير وتعد في كل شرق
من المشارق لذات روافد من اناق البرهانها في هذا
النور والبريق رحمانا في والكواكب في اعظم لراع مشرق
لاوع واخرج سبحاني

من الايام

ان شاء الله تعالى قد حضرت ابن السنابل انما بيان
حسن ان جبر وفراحت بافتابك كد تو صيف قون
نمود كاهر فزايد ركه ان سر كشته كرى التي است و كرى
كه اشعة وشهدا في است دي ذكر كند كه خردش رها نانا

و وقتی ستایش نمایند که تا ترا نشود جدا از است
 ز بیتی بتایند که جام عطا ابریز است و در هر لری
 که ترانه اش فرخ انگیز این لکشته خیرای محبت است
 منظر ظاهر و این ستایش و محامد و هر چند سطوح
 و بزوزان از مقننس از جاوه طرر و بلعنه نرور بارع
 افسرده میباش پر کرده ماسین بجز دمست نامقام
 پیوسته چو دشت طالع ایش ز دست نیست بری این
 در سر بید و قرن جدید رت فریاست بجهلی کن
 سیمی بنما نادراین دو سم بیماری و فعلار بیخ روحانی
 فعال رفیع بریتی کردی و سبز و غره شروی و شکر غره
 بازگتی و باز و شمار آیدار بدی و آیت سدره منزه کرد
 و آیت ما را اعلی و الهم اعلیک و غلک آل سید آاب

هو کذا بی

تور بعدی تابان شده طوری و نشان شده

موسیقی

موسى پيمان پويان شده	كهارسينا آمده
جنگ بدين نبرد بين	وان عارضه تا كون بين
بالسل و نكبت چنين	آن غره غرا آمده
هر دم اين ميروزد	نوى عيسى ميرسد
جنگ اميدى ميبرد	خبر آه نورا آمده
در باي نوزد رنج شد	هر صبح اذان با صبح شده
وان فوجها با راج شد	است با الا آمده
صوت اما الحق مزيان	آيد ز اوج آسمان
مي نشنود جز كوشان	اذان دتما آمده
ابر كرا و اسنانين	خيبر در بار اسنانين
نور شر با اسنانين	افرادا آمده
آفاق عيسى بار شد	اركان پر انوار شد
بين خنبايد ارشد	تبير دزيا آمده ششند
خونريز شد عالم شر را نكيز شد	جام عطا بيز شد چون آمد